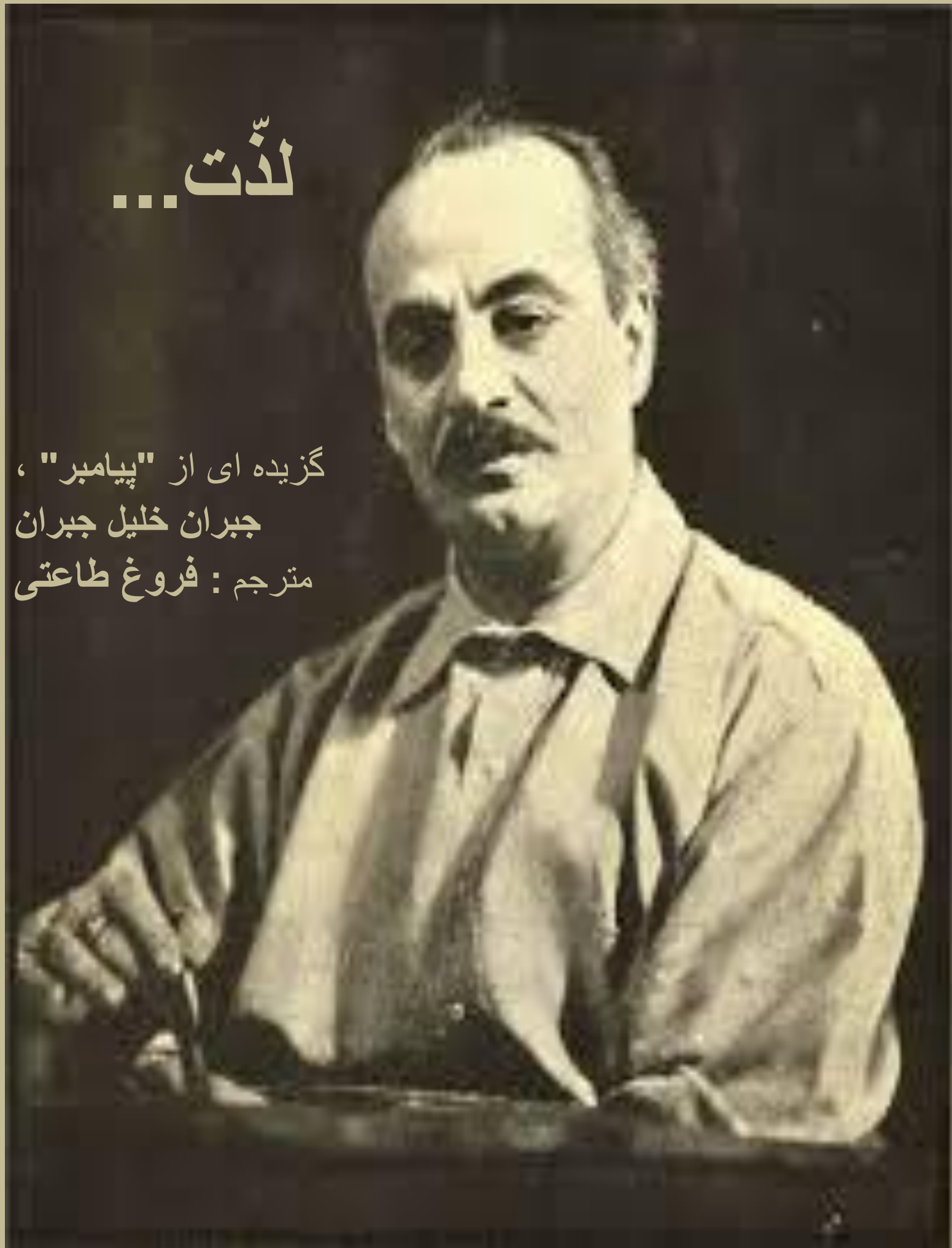


# نَدَّت...

گزیده ای از "پیامبر" ،  
جبران خلیل جبران  
مترجم : فروغ طاعتی



# لذت...

... و سپس راهب عزلت نشینی که فقط یک بار در سال از شهر بازدید می نمود، پیش آمد و گفت: از "لذت" با ما بگو...

و حکیم چنین پاسخ داد :

"لذت"، سرودی از آزادی ست،

ولی نه "آزادی"،

او شکوفائی میل و اشتیاق شماست،

ولی نه میوه آن...

او عمق گودالی ست در طلب قلّه و اوج،

ولی نه مهلکه و نه اوج...

او اسیر محبوسی ست طالب پرواز،

ولی در نبود فضائی که احاطه اش نموده و پناهِش دهد...

بله، در حقیقت، "لذت"، آوازی ست از آزادی.

و من با کمال میل حاضر به شنیدن این آواز از تمامی قلبتان هستم ، ولی نه به

هیچ عنوان مایل به دیدن غرق و ناپدید شدنشان در این نغمه...

در بین جوانهایتان، عدّه ای، "لذت" را چنان میجویند که گوئی او "تمام و کمال"

است...

و... قضاوت شده و مجازات میگردند.

من نه میلی به قضاوتشان دارم و نه اشتیاقی به مجازاتشان...

فقط طالب دیدنشان هستم، در حال جستجو...

چرا که آنها "لذت" را خواهند یافت، ولی نه به هیچ عنوان تنها...

هفت تن اند خواهران او... و کمترینشان نیز زیباتر از "لذت"...

نشنیده اید داستان مردی را که زمین را در جستجوی ریشه ها حفر می نمود  
و به گنجینه ای دست یافت؟...

برخی از بزرگتر هایتان از "لذت" ها با ندامت و تأسف یاد می کنند... همچون  
خلافی مرتکب شده در حال مستی.

ولی "پشیمانی"، سایه ای ست از روان و سرشت و نه مکافات آن...  
بهتر آنست که از "لذت" هایشان با قدر دانی و سپاس یاد کنند... به سان سپاس  
از برداشت محصول در تابستان.

با این حال، اگر پشیمانی تسکین دهنده قلبشان است، بگذارید که دلگرم شوند...

و همچنین عده ای نیز در بین شما هستند که نه جوانند برای جستجو و نه  
سالمند و راضی به مرور یادها،  
و در میان ترسشان از یاد و جستجو، از "لذت" می گریزند... از ترس غفلت از  
سرشت و یا بی حرمتی به او...

ولی لذت آنها، در همین اِهمال و چشم پوشی ست....  
و بدین شکل، آنان نیز گنجینه ای خواهند یافت در حالیکه با دستانی لرزان،  
ریشه ها را می جویند.

واما شما به من بگوئید، چه کسی قادر به توهین و رنجاندن روان و سرشت  
است؟

آیا حضور پرستو آزاری برای آرامش شب محسوب میشود و یا وجود کرم  
شبتاب توهین به ستارگان؟

و آیا شعله شور شما، ودود آن، باری ست بر روی باد و موجب رنجش او؟  
آیا می پندارید که روح، برکه ای ست آرام و شما با ترکه ای قادر به مشوش  
نمودنش هستید؟

اغلب، با امتناع و چشم پوشی از "لذت"، کاری جز گرد آوردن میل و هوس  
انجام نمی دهید،...

و همچنین، روی هم انباشتنشان در پیچ و خم های پنهان وجود...  
چه کسی میداند، آنچه که امروز به فراموشی سپرده شده، در انتظار فردا  
نیست؟

حتی جسمتان نیز آگاه به میراث خویش است و نیاز بر حقش...

و عاصی از حضور یأس و دلسردی.

و جسم شما "چنگ"ی ست در دست "جان" .

و این با شماست که از آن نغمه ای لطیف و دلنواز خارج سازید و یا صداهائی در هم و آشفته و سردرگم و گنگ ...

و اکنون بی شک از عشق و دلدادگی خود می پرسید، « چگونه تمیز دهیم آنچه را که در "لذت" نیکوست و آنی را که نیست؟» ...

... به مزارع و باغهایتان رجوع کنید و آنجا خواهید آموخت که لذت

زنبور عسل در برداشت گرده از گل است، و لذت گل، سپردن عسل خویش به زنبور ...

چرا که برای زنبور عسل، یک گل، منشأ زندگی ست،

و برای گل، یک زنبور، پیام آور عشق.

و برای هر دو، گل و زنبور، بخشیدن و دریافت نمودن "لذت"، یک نیاز است و نیز خلسه و وجد ...

ای مردم ! در لذتهایتان به سان گُلها باشید و زنبورهای عسل ...

گزیده ای از "پیامبر" ، جبران خلیل جبران

مترجم : فروغ طاعتی